

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

جمع بندی

دیدگاه مرحوم خوئی و بروجردی و ملاحظات وارد بر آن‌ها ذکر شد. در ادامه باید بحث را طی چند نکته جمع‌بندی و نظر مختار را بیان کنیم:

نکته اول (قرائن تحکیم مبنای قدما)

به نظر ما آنچه قدما به آن فتوا داده‌اند (معیار من کان سفره أكثر من حضره باشد) مطابق با ادله است. در نتیجه این‌که مرحوم صاحب جواهر، خوئی و... فرمودند نصوص ما از تعبیر قدما خالی است، صحیح نیست.

شاید کسی بگوید علت این تعبیر از صاحب جواهر این است که مثلاً ایشان روی کلمه اکثر تکیه کرده‌است یعنی می‌گوید هر چند برخی الفاظ که در ادامه اشاره می‌کنیم دلالت بر کثرت سفر دارد اما در روایت شاهی برای کلمه اکثر وجود ندارد.

در جواب می‌گوییم کلمه اکثر، در کلمات فقها موضوعیت ندارد بلکه «من کان سفره کثیراً» مرادشان است و به بیان دیگر نمی‌گوییم که مقدار ماندن در حضر و مقدار سفر را حساب می‌کنیم و این باید اکثر از آن باشد بلکه ملاک کسی است که زیاد سفر می‌کند. در نتیجه کسانی‌که از تعبیر «من کان سفره اکثر» استفاده کردند مرادشان همین است و نمی‌خواهند اکثر افعال تفضیلی را اراده کنند.

تا اینجا روشن شد که لفظ کثرت یا من کان سفره کثیراً را به صورت صریح در روایات نداریم اما الفاظی که مرادف با آن باشد و همین معنا را افاده کند داریم:

1- تعبیر اختلاف (المکاری و الجمال الذی یختلف): حکم مذکور مربوط به هر مکاری و جمال نیست بلکه مکاری و جمالی که یختلف. «یختلف» نزد اهل لغت و عرف یعنی یجیی و یرجع یا یذهب و یرجع مکرراً پس با یک بار و دو بار نمی‌گویند یختلف.

2- تعبیر یدور (التاجر الذی یدور فی تجارته): یعنی حکم اتمام مربوط به هر تاجری نیست بلکه تاجری که یدور. «یدور» هم یعنی یکر زهابه و ایابه فی تجارته.

3- تعبیر یتدد (هو یتدد حیث یشاء): این لفظ هم به معنای رفت و آمد است.

با وجود این قرائن وجهی ندارد که بگوئیم مثلاً از زمان سید مرتضی و صاحب مدارک حدود هزار سال، همه فرمودند «من کان سفره اکثر من حضره» ولی روایات از این فتوای فقها خالی است. به نظر ما این مسئله بسیار بعید است.

نکته دوم (عمل یعنی مطلق الفعل)

در مورد این که متأخرین عمل را به شغل معنا کردند باید چند مطلب را بیان کنیم:

اولاً وقتی به کتب لغت مراجعه کنیم، هیچ کدام عمل را به شغل و حرفه معنا نکرده‌اند بلکه می‌گویند عمل یعنی مطلق الفعل چه به عنوان شغل باشد و چه نباشد. در نتیجه این که متأخرین به «لأنه عملهم» تمسک کرده و می‌گویند مسافری نمازش را تمام می‌خواند که سفر شغل برای او باشد صحیح نیست چون می‌گوئیم اگر سفر عمل و کار او شد و به تعبیر مرحوم والد ما (رضوان الله علیه) رویه و برنامه او شد، نمازش تمام است چه این رویه مرتبط به شغلش باشد یا نباشد. خوب است به برخی از موارد مذکور در کتب لغت اشاره کنیم.

لسان العرب می‌گوید «و الْعَمَلُ: الْمِهْنَةُ وَ الْفِعْلُ»^[1] در اقرب الموارد هم می‌گوید «عَمَلَ الرَّجُلِ عَمَلًا مَهْنًا وَ صَنَعًا وَ فِعْلًا»^[2] پس این دو کتاب عمل را به معنای شغل آورده‌اند.

اما در بقیه کتب لغت از العین فراهیدی، صحاح اللغة، مقایس اللغة و تمام کتابهایی که در دسترس من بود و من دیدم هیچ جا عمل را به شغل معنا نکرده‌اند. مثلاً در مقایس اللغة می‌گوید «عَمَلَ الْعَيْنِ وَ الْمِيمِ وَ اللَّامِ أَصْلٌ وَاحِدٌ صَحِيحٌ، وَ هُوَ عَامٌّ فِي كُلِّ فِعْلٍ يُفْعَلُ» هر فعلی که انجام می‌دهد. «قَالَ الْخَلِيلُ: عَمِلَ يَعْمَلُ عَمَلًا، فَهُوَ عَامِلٌ»^[3] صحاح هم می‌گوید «عَمِلَ عَمَلًا»^[4]

در بعضی کتب مثل الفروق في اللغة و مفردات الفاظ قرآن در مقام این برآمدند که فرق بین کلمه عمل و فعل را بیان کنند. الفروق في اللغة می‌گوید «الفرق بين الفعل و العمل أن العمل إيجاد الأثر في الشيء يقال فلان يعمل الطين خزفاً» اگر کسی گل را به صورت خذف در بیاورد و اثری را در شیئی ایجاد کرد عرب می‌گوید عمل. «و لا يقال يفعل ذلك لأن فعل ذلك» فعل را به معنای خلق قرار دادند، فعل یعنی ایجاد شیء نه ایجاد الاثر في الشيء.^[5]

مفردات این حرفها را ندارد و می‌گوید «الْعَمَلُ: كُلُّ فِعْلٍ يَكُونُ مِنَ الْحَيَوَانِ بِقَصْدٍ، فَهُوَ أَخْصَرُّ مِنَ الْفِعْلِ» فعل اعم از این است که در آن قصد باشد یا نباشد؛ اما عمل به فعلی می‌گویند که عن قصد صادر شده باشد. بعد شاهد می‌آورد و می‌گوید به حیوانات کلمه فعل را نسبت می‌دهند یعنی می‌گویند بقر فَعَلَ ولی نمی‌گویند عَمَلَ چون در معنای عمل قصد لازم است.^[6] معلوم می‌شود شغل از جهت لغت معنای مجازی و نادر برای عمل است.

در قرآن کریم هم هر جا کلمه «عمل» ذکر شده به معنای شغل نیامده است؛ مثلاً «وَ إِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلُكُمْ»^[7] اصلاً چنین نیست که «لی عملی» یعنی شغل من و «لکم عملکم» یعنی شغل شما. یا مثلاً «أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى»^[8] یا «رَجِسُ مِنَ عَمَلِ الشَّيْطَانِ»^[9] یا «لَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا»^[10] یا «وَقُلْ اْعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ»^[11] یا «أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ»^[12] هم عمل به معنای شغل نیست.

اگر کسی بگوید چون «عمل» به «هم» اضافه شده پس به معنای شغل است در جواب می‌گوئیم در قرآن هم «عمل» به «هم» اضافه شده ولی باز هم معنایش مطلق است مثل «كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ»^[13]

بله ممکن است در جایی عمل به معنای شغل باشد اما حتماً با قرینه است ولی اگر عمل بدون قرینه باشد به معنای فعل است.

در نتیجه استعمال عمل در شغل هم نادر است و هم نیاز به قرینه دارد.

ثانیاً مؤید دیگر برای کلام ما این است که جمع عمل، اعمال است و هیچ کس اعمال را متخصص به شغل و حرفه نمی‌کند و نمی‌گوید اعمال یعنی صنعت‌ها بلکه مثل نماز، صوم، صحبت کردن و... همگی از مصادیق عمل هستند مثلاً «وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلكُمْ أَعْمَالُكُمْ»^[14]

ثالثاً قبلاً و در اشکالی که بر مرحوم آقای خوئی داشتیم گفتیم سلماً عمل به معنای شغل باشد و طبق نظر ایشان به قرینه عناوینی که در روایات آمده استفاده کنیم موضوع حکم اعم است یعنی در کنار من یکون شغله السفر، من یکون شغله فی السفر را هم قرار بدهیم ولی چرا عنوان را فقط منحصر به این دو مورد می‌کنید؟! موضوع وجوب اتمام در روایات عنوانی عامی است و انحصار به من یکون شغله السفر و من یکون شغله فی السفر صحیح نیست.

به بیان دیگر گفتیم هر چند استفاده عمومیت توسط ایشان در روایات کار خوبی است ولی ایشان مجدداً عنوان را منحصر کردند که به نظر ما خلاف ارتکاز و فهم عرف است. طبق این راه باید عنوان عام را همان کثیر السفر قرار بدهیم و بگوئیم قدر جامع بین عنوان وارده در روایات و سایر عناوین مذکور کثرت سفر و تردد است.

نکته سوم (عدم امکان تفکیک بین من شغله السفر و من شغله فی السفر)

در اشکالاتی که بر مرحوم آقای خوئی و مرحوم بروجردی گفتیم، روشن شد که تفکیک بین «من شغله السفر» و «من شغله فی السفر» تفکیک عقلی است و عرف چنین تفکیکی را متوجه نمی‌شود. به بیان دیگر این که ابتدا بگوئیم مدلول روایات شامل کسی است که شغلش سفر باشد و در مرحله بعد مثل کثیری از متأخرین به همین اکتفا کنیم و یا مثل مرحوم آقای خوئی بگوئیم من شغله فی السفر هم ملحق به این باشد صحیح نیست و این تفکیک، تفکیکی عرفی نیست. عرف بین من شغله السفر و من شغله فی السفر تفکیک نمی‌کند و اگر ائمه (علیهم السلام) چنین نظری داشتند، حتماً بیان می‌کردند؛ پس تعلیل وارد شده در روایات باید طوری معنا کنیم که عرفی هم باشد.

اشکال و جواب

مطلبی در کلمات آقای بروجردی و خوئی ذکر شده بود که شاید در کلمات برخی دیگر هم باشد و آن این است که ملاکات خصوصاً در باب عبادات در دست شارع است و لعل در من شغله السفر ملاک یا جهتی باشد که مقتضی برای تمام خواندن نماز است اما در من شغله فی السفر نباشد. چند جواب به این اشکال وارد است:

اولاً گفتیم این تفکیک عرفی نیست.

ثانیاً شارع جایی که ملاک تعبدی وجود دارد تعلیلی نمی‌آورد بلکه می‌گوید این کار را انجام بدهید؛ مثلاً در «اتَمُّوا الصَّيَّامَ إِلَى اللَّيْلِ»^[15] نمی‌توان گفت چرا شارع فرموده إلى اللیل؟ در نتیجه اگر مقدار خیلی کمی هم بعد از لیل به قصد روزه گرفتن امساک کنیم اشکال دارد.

بله اگر گاهی به عنوان مقدمه علمی، مقداری از این طرف و از آن طرف لیل را احتیاط می‌کنیم عیبی ندارد ولی اگر با یقین به این که وقت داخل شده بگوئیم من دو دقیقه می‌خواهم روزه‌ام را ادامه بدهم اشکال دارد. یا مثلاً در طواف اگر کسی مازاد بر هفت دور حتی یک قدم به نیت الوجوب اضافه کند اشکال دارد.

در مقابل جایی که شارع تعلیل ذکر می‌کند، معلوم می‌شود ملاک روشن ارتکازی عند العرف دارد. در ما نحن فیه وقتی به عرف مراجعه می‌کنیم، عرف می‌گوید بین کسی که شغلش سفر است (راننده) و کسی که شغلش فی السفر است فرقی وجود ندارد.

ثالثاً خود مرحوم آقای بروجردی در مورد کسی که به سفر می‌رود فرمودند، یقین داریم که ملاک دخیل در وجوب اتمام، شغل و حرفه نیست و از آن می‌توان الغاء خصوصیت (عرفی) کرد؛ در نتیجه سفر من حیث أنه سفر و کثرت سفر ملاک در وجوب اتمام است؛ و عجیب است که چطور ایشان در ادامه از این مسئله عدول کردند.

نکته چهارم (مفهوم نداشتن عدد در روایات)

قبلاً هم بیان شد که در روایات محل بحث ما عنوان «اربعه»، «خمسة» و «سبعة» داریم. اولاً هر جا در موضوعی تعدد عدد وجود داشت قرینه بر این است که این عدد مفهوم ندارد و در نتیجه این عناوین موضوعیت ندارد. لذا کسی نمی‌تواند بگوید بین روایاتی که می‌گوید اربعه یتّمون یا خمسة یتّمون تعارض است بلکه هر کدام از این عناوین گروهی را بیان کرده‌اند.

ثانیاً باید بین این عناوین قدر جامعی را انتزاع کنیم. از کلمات مرحوم آقای بروجردی استفاده می‌کنیم که باید تک تک این عناوین مثل اعرابی، راعی، جابی، تاجر و ... را صرف نظر از کلمه «یدور» بررسی کنیم. تاجر شغل است و به قول آقای بروجردی پول، جنس، بایع و مشتری می‌خواهد پس اصلاً در مفهوم تجارت سفر وجود ندارد. همچنین است در جابی، امیر و ... که در معنای آن‌ها سفر دخالت ندارد. در نتیجه می‌گوئیم این‌که شارع قسمتی از این عناوین را استثناء کرده، به جهت مسئله کثرت سفر است.

جمع بندی

به نظر ما اگر فقیهی این نکات را کنار هم بگذارد تردیدی نمی‌کند که ملاک، «من كان سفره اكثر من حضره» یا «معدوم بودن حضر در جنب سفر» است و در نتیجه شغل در اتمام یا قصر دخالت ندارد. به نظر کلام قدما تثبیت می‌شود و هیچ کدام از اشکالاتی که بر مرحوم بروجردی یا خوئی ذکر کردیم بر آن وارد نیست.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] □ لسان العرب، ج 11، ص: 475.

[2] □ اقرب الموارد، ج 2، ص: 831.

[3] □ معجم مقاییس اللغة، ج 4، ص: 145.

[4] □ الصحاح، ج 5، ص: 1775.

[5] □ الفروق في اللغة، ص: 127.

[6] □ مفردات ألفاظ القرآن، ص: 587.

[7] □ یونس،

[8] □ آل عمران، 195.

[9] □ مائده، 90.

[10] □ یونس، 61.

[11] □ توبه، 105.

[12] فاطر، 8.

[13] انعام، 108.

[14] بقره، 139.

[15] بقره، 187.